

اهمیت تحقیق  
در  
فلسفه اسلامی در عصر حاضر \*

بقلم آقای دکتر سید حسین نصر  
دانشیار دانشکده ادبیات

امروزه در اکثر ممالک اسلامی مخصوصاً در محافل دانشگاهی افکار فلسفی که از مغرب زمین سرچشمه گرفته و در آن دیار رشد و نمو کرده است با علاقه و شوق فراوان مورد بررسی قرار می‌گیرد. این افکار در کلاس‌ها تدریس می‌شود و دانشجویان آنرا فرامی‌گیرند تا حدی که اکثر آنان که دست‌پرورده دستگاه تعلیم و تربیت جدید هستند خیلی بیشتر بایک متفکر درجه دوم اروپائی آشنا هستند تا بایزرگترین حکمای اسلامی. وانگهی این گسترش نفوذ فلسفه اروپائی در محافل دانشگاهی در بلاد اسلامی بهیچ وجه یکسان نیست. تشتمت و تضاد و عدم هماهنگی که از خصائص تمدن جدید اروپائی است مخصوصاً در رشته فلسفه در محافل متجدد مشرق زمین نیز منعکس شده است و در این امر حوادث و عوامل تاریخی ملاک نوع افکار فلسفی که در هر مملکت توسعه و بسط یافته بوده است. بر همه آشکار است که در اروپا گرچه یک تمایل کلی به انقلاب علیه سنن علمی و فکری و پیروی از روش صرفاً استدلالی در چند قرن اخیر همه‌جا حکمفرما بوده است، فرانسوی‌ها و انگلیسی‌ها و آلمانی‌ها و گروه‌های دیگر ملی تا حدی رنگ و تعیین خاص خود را حفظ کرده‌اند. فلاسفه فرانسوی از دوره دکارت به بعد شهرت خاصی برای روش «هندسی» و طریق روشن و استدلالی افکار خود که در زبان فرانسه جدید نیز نمودار است بدست آورده‌اند. انگلیسی‌ها

\* این مقاله ترجمه سخنرانی است که به انگلیسی تحت عنوان «The Pertinence of Studying Muslim Philosophy Today» در دهمین کنگره فلسفی پاکستان که در شهر پشاور در فروردین ماه ۱۳۴۲ تشکیل شد ایراد شده است.

بنوبه خود همیشه به مکتب تجربی متمایل بوده و غالباً نسبت به روش شناسی (متدولوژی) سخت و خشن فلاسفه قاره اروپا تنفر و مخالفت نشان داده اند. اما آلمانها که اکثراً از جمله دقیق ترین و موشکاف ترین و منظم ترین متفکران اروپائی بوده اند و برخی این خصائص را به افراط کشانیده اند در عین حال یک بعد معنوی و یک کشش کلی بسوی حکمت الهی و عرفان و ما بعد الطبیعه در جهان بینی خود حفظ کرده اند و این نه فقط در زبان بلکه در موسیقی و ادبیات و فلسفه آنان نیز آشکار است.

این عوامل و نیز شرایط و عوامل گوناگون دیگر در نوع فلسفه جدیدی که در کشورهای مختلف اسلامی مورد مطالعه قرار گرفته است اثر بسزائی داشته است. آنجا که نفوذ فرانسوی فائق بوده فلسفه فرانسوی عامل اصلی بشمار می آید. مثلاً در ایران که در آن در قرون اخیر فرهنگ فرانسوی قویترین و مؤثرترین نفوذ اروپائی بوده است کتاب گفتار در روش راه بردن عقل ( *Discours de la méthode* ) دکارت اولین اثر فلسفه جدید بود که به زبان فارسی ترجمه شد. در محافل دانشگاهی نفوذ فلسفه و روش متفکران فرانسوی پیش از دیگران بوده و در حال حاضر مؤثرترین نفوذ فکری اروپائی بشمار می آید. همچنین در جامعه شناسی هنوز مکتب ثبوتی اگوست کنت (A. Comte) که مدت ها است در خود اروپا دیگر کم و بیش از اعتبار ساقط شده و نفوذی در محافل علمی ندارد، بعنوان یک مکتب بزرگ علمی و حتی نزد بعضی ها بمنزله وحی منزل مورد بررسی و مطالعه قرار می گیرد و تدریس و تعلیم می شود. در هند و پاکستان که بیشتر تحت سلطه نفوذ انگلیسی بوده است طبعاً فلسفه انگلیسی و مخصوصاً فلسفه نیمه دوم قرن نوزدهم است که بر مجامع و محافل علمی و دانشگاهی حکم فرمائی کرده است و می کند. برای کسی که بار اول با تتبعات و تحقیقات فلسفی در شبه قاره هندوستان مواجه می شود این نکته مخصوصاً شگفت آور است. در این دیار افرادی مانند اسپنسر (Spencer) بر افکار حکومت میکنند در حالیکه همین افراد ممکن است در ممالک مجاور کاملاً ناشناخته باشند و کسی به روش تفکر آنان توجه نکند. و نیز حتی هنگامیکه توجه به مکتب های فلسفی معاصر معطوف می شود، مکتب ثبوتی منطقی (Logical Positivism) که نفوذ آن تقریباً محدود به ممالک انگلیسی

زبان است نظر متفکران این بلاد را جلب می‌کند. در عین حال این مکتب در ممالک دیگر اسلامی که چندان با زبان انگلیسی آشنائی ندارند شهرتی ندارد.

وضع مشابهی در ممالک عربی و سایر بلاد اسلامی وجود دارد. هر جا که گروهی از محصلین برای تحصیل به آلمان فرستاده شده‌اند آنها معمولاً طرفدار و مبلغ فلسفه آلمانی شده‌اند همانطور که دیگران طرفدار مکتب‌های انگلیسی و فرانسوی و در بعضی موارد امریکائی گردیده‌اند. بعلاوه نفوذ فلسفی مغرب‌زمین اغلب نه تنها از لحاظ جغرافیائی بلکه از لحاظ زمان نیز محدود است. کنت و اسپنسر هنوز بعنوان صاحب نظران بزرگ حکمفرمائی می‌کنند مدت‌ها بعد از اینکه در همان محیطی که آنها را بار آورد و روزی فلسفه‌شان را رواج داد از داشتن تأثیر و نفوذ واقعی ساقط شده‌اند، و مکتب‌های فلسفی جدید که باید در واقع اکثر آنها را بجای فیلسوفیا (Philo-sophia) یعنی دوستی حکمت مزوسوفیا (Meso-sophia) یعنی دشمنی با حکمت و معرفت دانست مانند مدلباس بطور نامساوی و ناهموار در ممالک مختلف اسلامی گسترش می‌یابد. بعلاوه این توسعه همیشه بایک عقب افتادگی اجتناب‌ناپذیر زمانی توأم است که باعث میشود آنچه در ممالکی که در حال تقلیداند متداول و پسندیده می‌گردد در همان ممالکی که منشاء این افکار بوده است متروک شده و به دست فراموشی سپرده شود. در واقع در بسیاری از موارد پرشور و شوق‌ترین پیروان بعضی از متفکران غربی که دیگر در مغرب‌زمین مورد پسند نیستند بین شرقی‌های متمایل به افکار غربی یافت می‌شود.<sup>۱</sup>

در این زمینه متضاد و مختلف الطبیعه است که فلسفه اروپائی در ممالک اسلامی مورد بررسی و تحقیق قرار می‌گیرد و این امر بر غفلت از مکتب‌های علمی و فکری اسلامی و فراموشی سنت و میراث فلسفه اسلامی افزوده شده است، سنتی که در طی چهارده قرن اخیر طرز تفکر مسلمانان را شکل و تعیین بخشیده است. پس جای تعجب نیست اگر شکاف عمیقی بین جهانی‌بینی جامعه اسلامی و گروهی که تحت نفوذ فلسفه

(۱) چه کسی میتواند منکر شود که امروزه در مراکز و محافل دانشگاهی و علمی تندروترین پیروان فکر «ترقی» و «پیشرفت» بمعنی مطلق شرقی‌های متمایل به افکار غربی هستند، نه خود، در ها.

اروپائی قرار گرفته‌اند بوجود آمده باشد. دیگر یک رابطه زنده بین آن دودسته وجود ندارد و فعالیت‌های فکری و فلسفی آن عده که صرفاً از مشربهای فکری جدید اروپائی پیروی می‌کنند بجای اینکه مانند گلی از خاک بروید، بیشتر شبیه به گیاهی است که بصورت تصنعی بدون ریشه و طریق تغذیه و رشد و نمو در زمین فرو کرده شده باشد و باین ترتیب با اولین تندباد سرنگون و تباه خواهد شد.

نه تنها یک رابطه حیاتی و درونی بین افکار جدید فلسفی اروپائی و آرمانها و اساس فکری جامعه اسلامی وجود ندارد بلکه مخالفت شدیدی نیز بین آن دو دیده می‌شود چنانکه از اثر اخلال کننده و حتی مخرب که این طرز تفکر در حیات عقلی و اجتماعی اسلام دارد بخوبی برمی‌آید. افکاری که بدون توجه به مبانی فرهنگی و تاریخی اقتباس شده است خلافت و ذوق فطری بسیاری از شاگردان رشته‌هایی را که این افکار بر آن حکومت می‌کند از بین می‌برد و باعث حیاتی چنان تصنعی می‌شود که پرشورترین پیروان مکتبهای فکری جدید از وضع رقت‌انگیز کنونی اظهار نارضایتی و تأسف کرده‌اند. لکن کمتر کسی به علت عمیق این رکود فکری و حس انفعال و لاقیدی که از نبودن رابطه واقعی بین بسیاری از مطالبی که در محافل علمی و دانشگاهی ممالک اسلامی تدریس میشود و روح و حیات درونی اسلام سرچشمه می‌گیرد توجه کرده و در صدد علاج و در جستجوی رفع آن برآمده است. کمتر کسی باین نکته توجه کرده است که هر حرکتی نشانه حیات نیست و یک سرگ واقعی به از یک حیات تصنعی است و جهان اسلامی بر روی گنجهای خوابیده است، گنجهای حکمتی که غفلت از آن بهیچ وجه حاکی از عدم چنین خزانگی نمی‌باشد (عدم الوجدان لایدل علی عدم الوجود).

\*\*\*

چون طبقاتی که در جهان اسلامی تعلیم و تربیت غربی یافته‌اند در حال دریافت و پذیرش نفوذ کلی اروپائی هستند در بسیاری از موارد حتی فلسفه اسلامی و سنن فکری و علوم عقلی خود را نیز از مستشرقین و ماخذ دیگر غربی می‌آموزند. لکن حتی در مواردی که تعصب و غرض ورزی در بین نیست اکثر مستشرقین آن دوره علوم عقلی اسلامی را که در جهان غربی نفوذ داشته و منشأ اثر بوده جایگزین تمام علوم عقلی

اسلامی می‌کنند. بنابراین بنحو اسرار آمیزی در نوشته‌های این گروه همهٔ شعب علوم و فلسفه در حدود قرن هفتم هجری یا سیزدهم میلادی اتمام می‌یابد، یعنی همان عصری که ارتباط عقلی و معنوی بین شرق و غرب به پایان رسید. بالنتیجه اکثر آنانکه در رشته تاریخ فلسفه اسلامی به مطالعه و تحقیق می‌پردازند و از مآخذ عادی غربی استفاده می‌کنند می‌پندارند که در طول شش یا هفت قرن اخیر هیچگونه فعالیت علمی و حیات عقلی در تمدن اسلامی وجود نداشته و حتی میراث علمی خود را بعنوان دوره گذرانی از تاریخ تمدن غربی می‌نگرند.

در قرن بیستم بین علمای مغرب زمین توجه و علاقه به تمدن قرون وسطی لاتینی احیاء شده است و دیگر در محافل و زین علمی تعصب دوره رنسانس و قرن هفدهم که قرون وسطی را

(۱) - مشهورترین آثار از این نوع مانند کتب دی بور (De Boer) و دی لیزی اولبری (De Lacy O' Leary) و مانک (Munk) و کوادری (Quadri) و والتزر (Walzer) فلسفه اسلامی را با دوره اول فلسفه مشائی در اسلام و مخالفین این مکتب یکی می‌دانند و آنرا با این رشد در قرن ششم خاتمه می‌دهند. چندی است که متداول شده است نام ابن خلدون را نیز باین فهرست بیافزایند و نویسندگان اسلامی نیز از این امر پیروی کرده‌اند. لکن این خود بازا آنجاست که در محافل اروپائی، ابن خلدون بعنوان یک جامعه شناس و فیلسوف تاریخ شهرت فراوان بدست آورده است نه از لحاظ اهمیتی که ابن خلدون در نظر تمدن اسلامی داشته است.

تنها دانشمندان غربی که واقعاً به دوران‌های اخیر فلسفه اسلامی پرداخته‌اند هسرتن (Horten) و مخصوصاً کربن (Corbin) می‌باشند. رجوع شود به آشنائی با ملاحظه در مغرب زمین به قلم راقم این سطور در یادنامه ملاحظه در، طهران، ۱۳۴۰، ص ۵۱ - ۶۲).

در آثاری مانند، *La Terre céleste et le corps de résurrection*, Paris, 1960؛ مقالات متعددی در *Eranos Jahrbuch*، دوپیش گفتار طولانی بر آثار سهروردی - *Opera metaphysica et mystica* I, Istanbul, 1945; II, Téhéran, 1952; *Brève histoire de la philosophie islamique* (avec la collaboration de S. H. Nasr et O. Yahya), Paris, 1963;

پرفسور کربن برخی از گنجینه‌های حکمت و عرفان اسلامی دوران اخیر را به جهان غربی شناسانده است. دربارهٔ این موضوع همچنین رجوع شود به مقالات راقم این سطور «سهروردی»، «مکتب اصفهان»، «صدرالدین شیرازی» و «سبزواری» در کتاب تاریخ فلسفه اسلامی - *History of Muslim Philosophy* زیر نظر استاد محمد شریف، و نیز کتاب دیگری بقلم حقیر بنام *Three Muslim Sages*, Cambridge, 1963.

عصر تاریک مینامید مورد قبول نیست بلکه کاملاً مردود و مطرود است.<sup>۱</sup>

فلاسفه و مورخین به این نتیجه رسیده‌اند که این «تاریکی» بیشتر درجه‌های اعصار بعدی درباره قرون وسطی بوده است تا در خود قرون وسطی. بالنتیجه نه فقط علاقه جدیدی به فلسفه مکتبی سنت طوماس اکوئینی بوجود آمده است، بلکه کتب و رسائل محققان دانشمندان بزرگی مانند ژیلسن (Gilson) و برهیر (Bréhier) و دوهم (Duhem) و ولفسون (Wolfson) و دوولف (De Wulf) و دیگران حیات غنی و پرثمر معنوی و علمی و فلسفی آن ایام را روشن ساخته است. در این تتبعات دوره اول فلسفه اسلامی از کندی تا ابن رشد سهم مهمی را عهده دار بوده و در ایجاد مکتب مشائی مسیحی و مشارب دیگر آن دوره نفوذ اساسی داشته است. بنابراین یک محقق جدی اروپائی که در تحقیقات خود فلسفه اسلامی را به قرون اولیه محدود می‌سازد، تا حدی محق است چون توجه اصلی او به تاریخ فلسفه و علوم عقلی در مغرب زمین است که در آن عوامل اسلامی سهم گذرانی بعهدده داشته است. لکن برای دانشمندان ممالک اسلامی پذیرفتن چنین نظر و نگریستن به تمدن اسلامی از دریچه چشم اروپائیان از دو جانب خطا است. اولاً هدف یک دانشمند اسلامی معمولاً تحقیق در خود تمدن اسلامی است نه تمدن دیگری که اسلام در آن اثری از خود باقی گذاشته است و ثانیاً انسان نمی‌تواند با چشم دیگری بخود بنگرد و انتظار داشته باشد که علم درونی و حضوری از خود حاصل کند. پس هر چند تحقیق مستشرقین پراچ باشد در شرایط طبیعی ممکن نیست برای مسلمانان همان معنی و ارزش را داشته باشد که برای غربی‌ها دارد. نمی‌توان درباره زبانی که نظر متداول امروزی درباره تاریخ علوم عقلی در اسلام بی‌آورد اغراق و مبالغه کرد. دانشجویان

(۱) - لکن متأسفانه هنوز بین بسیاری از مسلمانان متمایل به افکار غربی این عقیده متداول است با این نتیجه که این اشخاص با قرون وسطی هم در مشرق زمین هم در مغرب زمین بیشتر مخالفاند تا اکثر متفکران غربی که با پیروی از آنان در دوام این احساس مخالفت و حتی نفرت نسبت به قرون وسطی در مشرق زمین برای بار اول بوجود آمد.



ممالک اسلامی که مبانی و تاریخ تمدن خود را از مآخذ عادی غربی می‌آموزند، فوراً یک احساس غربت و بیگانگی نسبت به تمدن خود در خود می‌بینند و معتقد می‌شوند که هم‌کیشان و هم‌وطنان آنها هفتصد سال است که اصلاً تفکر و حیات عقلی نداشته‌اند و اکنون ناگهان این دانشجویان وارد صحنه علمی شده و خود و اشخاص مانند خود را تنها هنرمندان و بازیگران این صحنه می‌بینند.

باید علاوه بر معایب این نظریه تاریخی اشتباه اکثر مستشرقین را درباره اسلام و مقولات نامناسبی که معمولاً برای تحقیق در باره آن بکار می‌برند نیز ذکر کرد. خاورشناسان کلمه صواب و خطا و اصل و فرع و ایمان و کفر را بنحوی در مورد اسلام بکار می‌برند که تمام ساختمان عقلی و دینی تمدن اسلامی را منحرف و بی‌قواره می‌سازد. اولین شرق‌شناسان که اکثر مروجین کیش مسیحی بوده و در معارف و کلام مسیحی تعلیم یافته بودند همان تقسیم‌بندی‌ها و مقولاتی را که با آن آشنائی داشتند در اسلام می‌جستند. بنابراین آنان کلام اشعری را عقیده صحیح و رایج مسلمانان نشان داده و عرفان و تصوف را بصورت بدعت و کفر و اقتباس از ادیان دیگر و دخول افکار بیگانه به اسلام جلوه دادند. تمام اهمیت مکتب‌های مختلف فلسفه و حکمت به اشتباه تعبیر شد چون آنها می‌خواستند همان مقولاتی را که در مسیحیت وجود دارد در اسلام بکار برند. این عوامل و عوامل بسیار دیگر که از نظر باطل و ناجا درباره تاریخ تمدن و علوم عقلی و دینی اسلامی بوجود آمده است، تعبیر صحیح میراث علوم اسلامی را مشکل ساخته است گرچه مآخذ و منابع اصیل هم کتبی و هم شفاهی هنوز برای آنانکه استعداد فهم و درک آنرا دارند باقی و پابرجا است.

\*\*\*

علاج مرضی که از مطالعه ناقص و تکمیل نایافته فلسفه اسلامی بوجود آمده است تحقیق و تتبع کامل و دقیق دریای بی‌کران معارف و علوم عقلی اسلام است که

(۱) - این امر در مورد بسیاری از کتب عربی و انگلیسی بقلم نویسندگان مصری و هند و پاکستانی نیز صدق میکند، نویسندگانی که گرچه مسلمان اند لکن اساساً نظر مستشرقین را در آثار خود منعکس می‌سازند.

بدون تعصب و غرض بدست خود دانشمندان اسلامی باید انجام پذیرد<sup>۱</sup>. یک تحقیق که با علاقه و تعلق خاطر و با توجه به درون مطالب انجام یافته باشد بسیاری از گنجینه‌های گرانبهارانمودار خواهد ساخت، گنجیه‌هایی که از دسترس روش بسیاری از دانشمندان امروزی که ظاهراً بنظر «عینی» می‌آید لکن محدود به مقولات فکری این قرن می‌باشد دوراست. بعلاوه چنین تحقیقی این توهم را که فلسفه اسلامی با این رشد به پایان رسیده است از میان برمیدارد و این امر را آشکار می‌سازد که سیر حکمت واقعی اسلامی در قرن ششم هجری به اتمام نمی‌رسد بلکه در این عصر دوره نوینی در حیات خود آغاز می‌کند. چون در همان زمان که فلسفه مشائی چنانکه بدست کندی و فارابی و ابن سینا به کمال رسید و سپس در معرض حمله شدید متکلمین و بعضی از متصوفین قرار گرفت و به اندلوس سفر کرد و با ابن باجه و ابن طفیل و ابن رشد آخرین دوره درخشان خود را در این دیار گذرانید، مکتب جدیدی در بلاد شرقی اسلام بدست شیخ اشراق شهاب‌الدین سهروردی بوجود آمد.

تحقیق درباره دوران بعدی فلسفه اسلامی نشان خواهد داد چگونه فلسفه مشائی بدست خواجه نصیرالدین طوسی احیاء شد و افکار عرفانی مکتب ابن عربی بتدریج در ممالک شرقی اسلام و مخصوصاً ایران گسترش یافت و با مبادی حکمت اشراقی و فلسفه مشائی ترکیب شد و بالاخره این مشارب و مسالک گوناگون بدست حکمای والا قدر قرن دهم و یازدهم مانند میرداماد و مخصوصاً صدرالدین شیرازی<sup>۲</sup> استخراج یافت. این حکیم بزرگ قرن یازدهم که در نوشته‌های او براهین و استدلالات دقیق یک عالم منطقی با بصیرت معنوی و ذوق یک عارف و حکیم الهی آمیخته شده است، فصل نوینی در فلسفه اسلامی گشود و مکتبی بوجود آورد که علی‌رغم مصائب زمانه و دشواری‌های روزگار تا امروز پابرجا مانده و حیات عقلانی و معنوی خود را

(۱) - کتاب عظیم تاریخ فلسفه اسلامی *History of Muslim Philosophy* که به زبان انگلیسی در هفتاد و شش فصل و بیش از دو هزار صفحه اکثر بدست دانشمندان اسلامی نگاشته شده است قدم مهمی از این جهت می‌باشد.

(۲) - رجوع شود به مقدمه راقم این سطور به رساله سه اصل ملاصدرا، طهران، ۱۳۴۰.



حفظ کرده است. گرچه این مکتب بیشتر در ایران و ممالکی مانند هندوستان که تحت سلطه فرهنگ ایرانی بودند توسعه یافت، افکار ملاصدرا و بیروان او مانند حکیم بزرگ قرن سیزدهم حاجی ملاهادی سبزواری متعلق به تمام جهان اسلامی و بلکه همه عالم است و این حکمت عمیق باید بناچار زمینه‌ای باشد برای هر مکتب نوین فلسفی که بخواهد رابطه‌ای با جهان بینی اسلامی و ارزش‌ها و آمال تمدن اسلامی داشته باشد و از وضع تصنعی و نامربوطی که امروزه بر بسیاری از محافل علمی ممالک شرقی حکمفرماست رهائی یابد.

تحقیق دقیق در سیرات علوم و معارف اسلامی و در مکتب‌های عرفانی اسلامی که عمیق‌ترین نظریات را درباره آغاز و انجام موجودات و چگونگی پیدایش کثرت از وحدت و بازگشت همه چیز به اصل واحد خود و رابطه بین حق و خلق متضمن است و تا به امروز درست‌تر جهان اسلامی زنده و باقی است برای محقق موشکاف امری ضروری است. چگونه می‌تواند یک متفکر جدید اسلامی درباره فلسفه دینی سخن بمیان آورد بدون اینکه جرعه‌ای از چشمه فیاض خداوندان عرفان مانند ابن عربی و مولانا جلال‌الدین و عبدالکریم جیلی و صدرالدین قونوی و شبستری و جامی و دیگران نوشیده باشد؟

و نیز چنین تحقیقی مکتب‌های مهم کلامی مخصوصاً مکتب‌های دوران اخیر<sup>۱</sup> و روش مقابله این متکلمان را با مسائل خاصی که از قلمروهای علوم دیگر سرچشمه می‌گیرد و طریقی را که آنان از حقایق دینی در مقابل اقسام شک و شبهه دفاع کرده‌اند روشن خواهد ساخت. در این زمینه نیز اشخاص بزرگی در قرون اخیر پا بعرضه هستی گذاشته‌اند مانند شاه ولی‌الله دهلوی و عبدالرزاق لاهیجی که گرچه در موطن خود شهرت دارند لکن آنطور که شایسته مقام آنها است در بقیه ممالک اسلامی شناخته نشده‌اند.

(۱) - در رشته کلام اسلامی چندین تحقیق مهم بدست اشخاصی مانند شبلی نعمانی انجام پذیرفته است گرچه هنوز تبعات زیادی باید در این زمینه انجام گیرد و کوششی که این دانشمندان و چندتن دیگر از علمای دوران اخیر آغاز کرده‌اند به نتیجه نهائی رسد.

\*\*\*

گرچه اکنون فرصت مناسبی برای بیان اصول و مبادی فلسفه اسلامی در دست نیست اما باید برخی از خصائص آن که حائز ارزش فراوان بوده و شایسته است در مد نظر متفکران جدید ممالک اسلامی قرار گیرد ذکر شود. اولاً اسلام دینی است مبنی بروحی و توجه به عالم اعلی و مبدأ فوقانی و معنوی عالم و حس اهمیت وحی در جامعه اسلامی همواره مرکزیت داشته و قوی بوده است. هیچ مکتب فلسفی که هم وحی و هم ذوق و اشراق عقلی را کنار گذاشته و بنا برین خود را از این دو مبدأ حکمت الهی و معرفت به حقیقت درونی اشیاء منقطع ساخته است نمی تواند جزیک عامل مخرب و مداخل در جامعه اسلامی چیز دیگری باشد. لکن فلسفه اسلامی خود همان فلسفه مبنی بروحی است و شامل یک جهان بینی است که در آن اهمیت وحی در عالم کبیر و صغیر سهم اساسی را بعهدده دارد. و در اسلام است که فلسفه مبنی بروحی به نهایت تمال و بسط و توسعه رسید گرچه این نوع فلسفه با فیلون یهودی آغاز شد و قریب دو هزار سال است که در جهان مسیحی پیروان فراوانی دارد.

ثانیاً مسأله رابطه بین فلسفه و دین با عقل و ایمان از آغاز امر مورد توجه خاص حکمای اسلامی قرار گرفت و بالاخره هشت قرن بعد از کندی که برای اولین بار این مسأله مهم را مطرح ساخته بود به دست صدر المتألهین به بهترین وجهی با عم آهنگی و وفاق کامل حل شد. این حکیم کم نظیر مانند عرفا و حکمای قبل از خود آن حکمت و معرفتی را که میعاد گاه عقل و ایمان است و نقطه ایست که در آن دو طریق استدلال و اعتقاد دینی بهم می پیوندد آشکار ساخت. لازم به گفتار نیست که هر گاه عقل به جنبه استدلالی خود محدود شود، چنانکه در اکثر مکتب های فلسفی جدید این امر بوقوع پیوسته است، و از سوی دیگر وحی به جنبه ظاهری و صوری خود محدود شود و حقایق عرفانی و باطنی دین انکار شود دیگر آمیزش و وفاق فلسفه و دین امکان پذیر نیست. در چنین وضعی هر کوششی که برای ایجاد هم آهنگی بین این دو انجام پذیرد موفقیت و پایداری نخواهد داشت و بالاخره با شکست روبرو خواهد شد چنانکه

تاریخ عصر جدید در اروپا به آن شاهد است.

در فلسفه اسلامی همچنین نظر واحد و پیوسته‌ای درباره مراتب و شؤون عالم وجود دارد و رابطه بین همه موجودات و سلسله مراتب هستی و پیوستگی درجات و شعب علوم همیشه از اساس و اصول این حکمت بوده است. بعلاوه این خطر جدائی زیاده از حد علوم مختلف از یکدیگر و از بین رفتن نظر واحدی درباره جهان که برخی از متفکران غربی مانند فیلسوف شهیر انگلیسی وایت‌هد (Whitehead) آنرا بزرگترین خطر فعلی تمدن غربی دانسته و حتی آنرا یک مرض مهلک می‌شمارند برای تمدن اسلامی حتی بیش از تمدن اروپائی خطرناک است، چون اصل و اساس و علت وجود اسلام بیان و اشاعه اصل توحید است که باید در تمام مراحل حیات انسانی اعم از علمی و عملی بکار برده شود. پس امکان ایجاد و حفظ رابطه‌ای بین قلمروهای گوناگون دانش برای آنانکه علاقه واقعی به جامعه اسلامی دارند اهمیت فراوانی در بر دارد. و در این مورد مانند بسیاری موارد دیگر میراث عقلی و علمی اسلامی می‌تواند هادی و راهنمای متفکران این عصر باشد.

خصائص متعدد دیگری در فلسفه اسلامی وجود دارد که شایسته تذکر و بیان است. لکن در اینجا کافی است بخاطر آوریم که یک سنت علمی و عقلی پیوسته در تمدن اسلامی تا امروز باقی مانده و اگر این سنت را فراموش کرده‌ایم از این نیست که چنین سنتی وجود ندارد بلکه دلیل آن غفلت ما است که بر روی خزائن پیراچی خوابیده‌ایم. اگر بخواهیم فلسفه‌های جدیدی که امروزه بسرعت بدست خود مسلمانان در جهان اسلامی گسترش می‌یابد چیزی جز یک عامل تشمت و تخریب باشد باید اصول حکمت اسلامی<sup>۱</sup> را دوباره احیاء کرد و شناخت و شناسانید و با مسائل جدیدی که در عصر حاضر پدید آمده است با استمداد از این اصول اجتناب ناپذیر و ابدی مواجه شد و آنرا بصورت مناسبی حل کرد. اگر بخواهیم شکاف

(۱) - لازم به گفتار نیست که مکتب‌های گوناگون فکری و علمی در اسلام عوامل بسیاری از تمدن‌های دیگر اخذ کرده‌است لکن این عوامل به لباس معارف اسلامی آراسته شد و نیروی جذب و ترکیبی که اسلام از بدو امر داشت توانست آنرا با اصول وحی اسلامی منطبق و هم‌رنگ سازد.

عمیقی را که دید اقلیت تازه تعلیم یافته و متمایل به ارزش‌ها و افکار غربی را از جهان‌بینی اکثریت قاطع جامعه اسلامی جدا می‌سازد و وضع خطرناک یک جامعه متفرق و بدون وحدت و یگانگی را بوجود می‌آورد از میان برداریم، باید اصول را دوباره کشف کنیم و ریشه‌های عمیقی را که ما را به متن واقعیت و حقیقت اشیاء می‌پیوندد جستجو کنیم. چون بنا بقول ملای روم

هر کسی کود و رماند از اصل خویش بازجوید روزگار وصل خویش  
اهمیت تحقیق در فلسفه و علوم عقلی اسلامی همان باز یافتن این اصل است  
و فقط همین تحقیق می‌تواند هستی و فعالیت ما را معنی بخشد و تشنگی فکری را که  
امروزه بنام فلسفه شهرت یافته است به فیلسوفیا یعنی عشق واقعی به حکمت و  
شاهده آمیخته با وجد و سرور حقیقت مبدل سازد.

